

تأثیرپذیری تاریخنگاری هند از تاریخنگاری ایران در سده‌های سیزدهم تا شانزدهم میلادی (بررسی موردی کتاب طبقات ناصری و تاریخ فیروزشاهی ضیاءالدین برنی)

تهمینه رئیس‌السادات

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

سال هجدهم، شماره ششم، شهریور ۱۴۰۴، شماره پی در پی ۱۱۲، صص ۸۰-۶۱

<http://dx.doi.org/10.22034/bahareadab.2025.18.7890>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی
(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: تاریخنگاری در ایران، اندیشه‌ای است بس ژرف و پایدار که از همان ابتدای ورود اسلام به ایران، تاریخ‌نگاران از آن در بینش و نگارش بهره‌مند شدند. تاریخنگاری ایرانی در هر سده‌ی خود، جریان و تحولی را پشت سر گذاشت و مورخ، برداشت خود از وقایع تاریخی و سیر تحول این وقایع را به رشته تحریر درآورد. تاریخنگاری فارسی آنچنان باشکوه پرورده شد که بر ملل دیگر در همسایگی خود تأثیر نهاد. تعمیق زبان فارسی در هند، فن و علم تاریخ‌نویسی ایرانی را با خود به هند برد. پس از استقرار حکومت‌های مسلمان در هند و ورود دانشمندان و نویسندگان ایرانی به این خطه، نوشتن تاریخ سلاطین و حاکمان مسلمان هند بیش از پیش احساس شد. **روش پژوهش:** این پژوهش با نگاهی توصیفی-تحلیلی برپایه منابع و تحقیقات کتابخانه‌ای، تأثیرپذیری تاریخنگاری هند در سده‌های ۱۳ تا ۱۶ میلادی از تاریخنگاری ایرانی را مورد بررسی قرار داده و کتاب طبقات ناصری و تاریخ فیروزشاهی را که از جمله مهم‌ترین تواریخ دوره مورد نظر می‌باشد، به کند و کاو می‌پردازد.

یافته‌ها: سبک و روش مورخان هندی در دوران سلسله‌های غلامان و خلجیان و تغلقان و ملوک شمسیه از اندیشه تاریخنگاری ایرانی در قرون پنجم و ششم هجری وام گرفته و زبان فارسی راه نفوذ خود را به تاریخنگاری هند پیدا کرده بود. این پژوهش علاوه بر بررسی تاریخنگاری دو اثر تاریخی فارسی قرن پنجم هجری که در حوزه جغرافیایی ایران نوشته شده به نقد کتب و اندیشه‌های تاریخ‌نگاران مورخین هند که برگرفته از اندیشه‌های ایرانی بوده‌اند، می‌پردازد.

نتایج: تواریخ مهم ایرانی همچون بیهقی و گردیزی بر سبک تاریخنگاری هند در قرون مورد نظر تأثیر گذاشتند. جوجانی در طبقات ناصری از حیث انشاء شاهکار بزرگ زبان فارسی در تاریخنگاری هند است و کتاب را بر اساس سلسله‌های ایرانی طبقه‌بندی کرده است و برّنی نیز شیوه عبرت‌آموزی مختص به تاریخنگاری ایرانی را دنبال کرد. مهم‌ترین دلیل تأثیرگذاری اندیشه‌های تاریخ‌نگاری ایرانی بر تاریخنگاری هندی، همان نفوذ و گسترش زبان فارسی بود زیرا حدود هفتصد سال زبان فارسی، زبان رسمی سرزمین هند قرار گرفت و ادبیات شبه قاره را تحت تأثیر خود قرار داده بود.

تاریخ دریافت: ۱۱ اسفند ۱۴۰۳
تاریخ داوری: ۱۶ فروردین ۱۴۰۴
تاریخ اصلاح: ۰۱ اردیبهشت ۱۴۰۴
تاریخ پذیرش: ۱۲ خرداد ۱۴۰۴

کلمات کلیدی:

تاریخنگاری ایرانی، تاریخنگاری هند،
سده‌های ۱۳ تا ۱۶ میلادی،
طبقات ناصری، تاریخ فیروزشاهی

* نویسنده مسئول:

tahmineh.r@um.ac.ir

۳۸۸۰۵۰۰۰ (+۹۸ ۵۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Influence of Indian historiography on Iranian historiography in the 13th to 16th centuries AD (Case study of Tabaghate- Nasiri and the history of Zia-ud-Din Barani

T. Raees-al-Sadat

Department of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 01 March 2025

Reviewed: 05 April 2025

Revised: 21 April 2025

Accepted: 02 June 2025

KEYWORDS

Iranian historiography, Indian historiography, 13th to 16th centuries AD, Tabaghate- Nasiri, Zia-ud-Din Barani

*Corresponding Author

✉ tahmineh.r@um.ac.ir

☎ (+98 51) 38805000

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Historiography in Iran is a deep and enduring thought that from the very beginning of Islam's entry into Iran, historians have benefited from it in insight and writing. Iranian historiography has undergone a transformation in every century. Persian historiography was so magnificent that it influenced other nations in its neighborhood. After the establishment of Muslim governments in India and the entry of Iranian scholars and writers into that land, the writing of the history of the Sultans and Muslim rulers of India was felt more than ever.

METHODOLOGY: The study examined the influence of Indian historiography in the 13th - 16th centuries of Iranian historiography with a descriptive-analytical look based on library sources. The book of the Nazarene classes and the history of the firzushah, which is one of the most important Chronicles of the period in question.

FINDINGS: The style and method of Indian historians borrowed from the thought of Iranian historiography in the fifth and sixth centuries ah. In addition to examining the historiography of two Persian historical works of the fifth century AH written in the geographical field of Iran, this research criticizes the books and historiographical thoughts of Indian historians taken from Iranian ideas.

CONCLUSION: Important Iranian history books such as the history of bihaki and the history of the tour influenced the style of Indian historiography. Jowzjani in the Nazarene classes is a great masterpiece of the Persian language in Indian historiography in terms of writing. He classified the book based on Iranian dynasties, and Bernie followed a teaching style specific to Iranian historiography. The most important reason for the influence of Iranian historiography ideas on Indian historiography was the influence and spread of the Persian language.

<http://dx.doi.org/10.22034/bahareadab.2025.18.7890>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 34	 0	 0

مقدمه:

تاریخنگاری ایرانی یا دقیق‌تر، تاریخنگاری فارسی ایرانی از جهت فرایندهای فرهنگی، موضوعی است که همواره مورد توجه پژوهشگران تاریخ بوده است. تاریخنگاری ایرانی گرچه در ابتدا تحت تأثیر تاریخنگاری اسلامی بود، اما در دوره‌ی سامانی جریان مستقلی پیدا کرد که زبان فارسی مهمترین رکن آن به شمار می‌رفت. ارزش تاریخنگاری فارسی نه تنها از جهت بازنویسی تاریخ ایران اسلامی بوده است بلکه در یک فرایند برون مرزی، تاریخ‌نویسی کشورهای همسایه را نیز تحت تأثیر قرار داده است. با ورود اسلام به سرزمینهای شرقی ایران یعنی شبه قاره‌هند که توسط ترکان غزنوی صورت پذیرفت، این سرزمین از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در مسیر تازه‌ای قرار گرفت و از آن میان تأثیرات فرهنگی به جهت گسترش اسلام از طریق زبان فارسی از همه بیشتر بود. تعمیق زبان فارسی در هند، فن و علم تاریخ نویسی ایرانی را با خود به هند برد. در واقع پس از استقرار حکومت‌های مسلمان در هند و ورود دانشمندان و نویسندگان ایرانی به این خطه، نوشتن تاریخ سلاطین و حاکمان مسلمان بیش از پیش احساس شد. این پژوهش برآن است تا تأثیر سبک و شیوه تاریخنگاری ایرانی بر تاریخنگاری هند در سده‌های ۱۳ تا ۱۶ میلادی با توجه به مهمترین تواریخ آن دوره یعنی طبقات ناصری نگاشته منهاج السراج جوزجانی و تاریخ فیروزشاهی اثر ضیاءالدین برنی را مورد بررسی قرار دهد.

پیشینه پژوهش: در ارتباط با پیشینه پژوهش اگرچه مقالات ارزشمندی در حیطه تاریخنگاری هند به طور کلی و طبقات ناصری نگاشته شده اما پژوهش مستقلی با چنین عنوان و بررسی موردی انجام نگرفته است. مقاله راج‌ترنگینی و پیشینه تاریخنگاری در هند (۱۳۹۴) نوشته فتح الله مجتبابی و مقاله چچ نامه، حلقه آغازین تاریخنگاری / اسلامی در هند (۱۳۹۸) نگاشته سیاوش یاری همانطور که از عناوین آن مبرهن است اولی بر تاریخنگاری باستانی و دومی بر شروع تاریخنگاری اسلامی دلالت می‌کند. مقاله ارزشمندی با عنوان تأثیر تاریخنگاری بر گونه‌های تاریخ‌نویسی دوره تیموریان هند (۱۳۹۴) توسط عبدالله صفرزایی و دکتر عباس سرافرازی به رشته تحریر در آمده که این پژوهش حوزه مطالعات بعدی پژوهش حاضر در دوران مغولان کبیر است و تأثیر پذیری تاریخنگاری هند از تاریخنگاری ایرانی را در دوره مغولان مدنظر دارد. از جمله پژوهش‌های موردی تاریخنگاری به زبان فارسی در هند، بررسی موردی مجمع التواریخ (۱۳۷۸) نوشته عباس هاشم زاده می‌باشد. در ارتباط با کتاب طبقات ناصری نیز، مقاله ارزشمندی دکتر ابوالحسن مبین تحت عنوان طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام (۱۳۸۲) به رشته تحریر درآورده است که البته همانطور که در مقدمه اشاره داشته، اشکالات متنی و تصحیح متن این کتاب، مدنظر نویسنده گرامی بوده است. مقاله نقد و بررسی کتاب طبقات ناصری (۱۳۸۲) از هادی خوش افتخار نیز پس از بررسی محتوای این پژوهش درمی‌یابیم که پژوهش، فصلهای کتاب را به طور مختصر توضیح داده و بررسی تحلیلی تاریخنگارانه بر آن نداشته است. مجله یغما نیز در سال ۱۳۴۳ تک برگی را در شماره ۱۹۵ خود به معرفی این کتاب پرداخته است.

تاریخنگاری ایرانی

برای شناخت و مفهوم تاریخ، البته تعاریف گسترده و بسیاری مورد توجه مورخان و پژوهشگران علم تاریخ بوده است اما از میان همه این تعاریف میتوان بیان داشت تاریخ یک جریان پیوسته است که بازگوکننده احوال و آثار و عادات و رسوم گذشتگان و همچنین بیان و شرح حوادث بزرگ مانند جنگ‌ها و فتوحات بر حسب زمان می‌باشد (سخاوی، ۱۳۴۹ق: ص ۲۵). گزارش این احوال و آثار و ارائه آن به دوره‌های بعد، بخشی از علم تاریخ است

که ما به عنوان تاریخ‌نگاری می‌شناسیم (حمیدی، ۱۳۷۲: ص ۳۹). شاید بتوان گفت از زمانی که بشر به فن کتابت دسترسی پیدا کرد تاریخ‌نگاری نیز شروع شد و همه آن چه را که به عنوان خاطره شخصی یا رویداد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و نظامی توجه تاریخ‌نگار را جلب و جذب می‌کرد، به رشته تحریر در می‌آمد و به عنوان تاریخ به دیگران منتقل‌گردید (شکوری، ۱۳۸۰: ص ۲۶).

بررسی‌های تاریخ‌نگاری نشان می‌دهد که برای ارائه یک کار تاریخی خوب و پسندیده، مورخ، مسئولیت سنگین و حساسی دارد. وظیفه او تنها ثبت دقیق گزارشها نیست بلکه بررسی علل حوادث از اهداف نگارش تاریخ است. مواظبت و وسواسِ مورخ در انتخاب گزینه‌ها برای ثبت و ضبط و نیز درستی و نادرستی گزینه‌ها ارزش کار مورخ را نمایان می‌سازد. ابن خلدون در همین رابطه پذیرفتن اخبار دروغ و اعتماد به راویانی که در صحت گزارشهای آنان تردید وجود دارد و تنها حدسیات گزارشات تاریخی خود را بیان می‌کنند، برای مورخ عیب میدانند. او نداشتن تعصب و پیش‌داوری را در شرح و بیان مسایل تاریخی از اصول مهم تاریخ‌نگاری بر می‌شمارد (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ج ۱، ص ۶۵).

پژوهشگران تاریخ‌نگاری بر این امر متفقند که تاریخ‌نگاری ایرانی در واقع از اوایل قرن چهارم هجری شروع شده است. در بادی امر این پرسش مطرح است که چه عواملی ظهور تاریخ‌نگاری ایرانی را در این مقطع زمانی شکل داده است؟ در اولین نگاه، جنبه سیاسی قرون اولیه مد نظر می‌باشد. با روی کار آمدن عباسیان و حکومت بلا منازع وزرای ایرانی خلافت، زمینه را برای ورود فکر و فرهنگ ایرانی آماده نمود برافتان خاندان برمکی، کشته شدن فضل بن سهل ذوالریاستین، خلع و مرگ مشکوک طاهر ذوالیمینین و سپس کشته شدن افشین که به قول بیهقی همه از غدر عباسیان بود و آنگاه قیام دراز مدت بابک خرم دین همه و همه حاکی از ناامیدی و بی‌اعتمادی متقابل خلفا و ایرانیان نسبت به یکدیگر بود. بعدها که مرکزیت سیاسی خلافت و به خصوص نفوذ و اعتباری که بغداد به عنوان یک پایگاه سیاسی برای خود کسب کرده بود در اواسط قرن سوم، روی به ضعف نهاد. حاکمان ایرانی که از سوی خلافت منصوب شده بودند، دم از استقلال زدند و حکومت‌های استکفاء طاهریان و زیاریان تبدیل به حکومت‌های استیلاء صفاریان و سامانیان شد (بهار، ۱۳۸۰: ۱۰۵).

این جنبش‌های سیاسی به دنبال خود یک نوع جنبش ادبی را به همراه آورد که از آن تعبیر به رنسانس ادبی میشود. برای رسیدن به یک هدف سیاسی ماندگار لازم بود که زمینه‌های فرهنگی آن مهیا شود و تقریباً از این دوره به بعد است شعوبیه وارد کارزار سیاسی و فرهنگی میشوند. این نهضت زمینه‌زایی هویت ایرانی را در حوزه فرهنگ و تاریخ و اندیشه فراهم ساخت. مورخان ایرانی با توجه به این فضای به دست آمده و امکانات فراهم شده و در سایه دبیران و وزرای با فرهنگ و حاکمیت‌های مستقل ایرانی که بعد از دوران همین روند سر بر آوردند توانستند با تاریخ‌نگاری به عنوان یک عامل عمده در احیاء هویت ایرانی که با پذیرش اسلام سمت و سوی جدیدی یافته بود هویت مستقل ایرانی را در جهان اسلام مطرح نمایند (میثمی، ۱۳۹۱: ۳۰).

این دوران که همزمان با حکومت سامانیان و دولتهای خودمختار همچون آل فریغون، آل محتاج، و مأمونیان و سیمجوریان بود حدود زمانی اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری را شامل میشود. در دربار همه این دولتها یک حرکت ادبی به زبان فارسی ریشه گرفت و در پی آن نوشتارهایی پخته و منسجم و رسا و در عین حال ساده و بی‌پیرایه به منصفه ظهور رسید، که در کتب فارسی قرن چهارم نمایان گردید. این نهضت علمی و ادبی که در قرن چهارم ظهور کرد و آثار مکتوبی از خود به جا گذاشت، و پر بیراه نیست که تنها اندکی از آنها از طوفان حوادث روزگار مصون مانده زمینه پیدایش کارهای سترگ ادبی و تاریخی شد (صفا، ۱۳۷۰: ۱/ ۶۰۶). در واقع تاریخ‌نگاری

فارسی از دوره سامانی شکل گرفت و تا دوره مغول بیشتر تاکید بر تواریخ محلی و دودمانی بود. شاید بتوان این گونه بیان کرد که از عصر مغول، وجه تمایزی میان تواریخ عمومی فارسی و عربی بوجود آمد و تاریخنگاری عمومی ایرانی و عربی را از هم جدا کرد (سجادی و عالم زاده، ۱۳۸۰: ۹۳).

کهنترین نمونه‌های نثر موجود فارسی که علاوه بر فواید علمی و زبان شناسانه از ابداع ادبی تا حدی نشان دارد به عصر سامانیان مربوط می‌شود. بنابراین شروع واقعی رواج و پیشرفت نثر فارسی از این دوره است. سامانیان در تجدید رسوم ایرانی و استقلال ادبی ایران در مقابل ادبیات عرب کوشش بسیار کردند. مترجمان و نویسندگان را به ترجمه و تألیف آثار به زبان فارسی دری تشویق می‌کردند و با آرامش نسبی که از لحاظ سیاسی پدید آمده بود اهل ادب امنیت و مجال مختصری یافتند. اگر چه نگارش به زبان فارسی از این دوران آغاز گشت اما باید توجه داشت که هنوز در این عهد ادبا و فضلا کتب خود را به عربی مینوشتند و نامه‌های دیوانی نیز به عربی بود. آثار موجود نثر فارسی در این عهد در موضوعات مختلف در زمینه‌های حماسی و قهرمانی مانند شاهنامه‌ها از جمله شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه ابومنصوری، تاریخی و جغرافیایی چون ترجمه و تلخیص تاریخ طبری از ابوعلی محمد بن محمد بلعمی و حدود العالم، دینی چون رساله در احکام فقه حنفی و ترجمه تفسیر طبری، و علمی مانند رساله شش فصل و رساله استخراج تقویم تألیف محمد بن ایوب طبری در اصطلاح بود (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۳۵-۴۳۴).

این نکته نباید از نظر دور بماند که مورخان ایرانی جهت رشد و غنای تاریخ نگاری ایرانی از هیچ کوششی فروگذار نکردند. اگرچه هر یک راه و روشی متفاوت در این پیشرفت مدنظر داشتند. از جمله میتوان به یعقوبی و طبری اشاره کرد که احساسات و دغدغه‌های ملی را به کناری نهاده و در فکر بارور کردن اندیشه‌های اسلامی در نگاشته‌هایشان بودند. و از طرفی میتوان ابوحنیفه دینوری و حمزه اصفهانی را نام برد که سراسر تلاششان، گفتمان از اندیشه‌های ملی و وطن پرستانه بود که در پی آن به شعوبی‌گری متهم گردیدند (صبوری، «پیشگامان تاریخنگاری ایرانی تا قرن پنجم»، ۱۳۸۸: ص ۱۲۱).

از اواسط قرن پنجم تا اواخر قرن ششم در ایران دوره‌ای است که با بر افتادن حکومت غزنویان در خراسان و ماوراء النهر، تسلط قبایل ترک آسیای میانه بر ایران همچنان ادامه دارد. در این دوره، اندیشه ایرانیگرایی تحت نفوذ جهان وطنی اسلام، دوران کمون خود را طی میکرد و تا اندازه‌ای تلاش میشد که ایرانیان را از اندیشه‌های ملی گرایانه دوره آل بویه و سامانیان و حتی غزنویان دور کنند. اگر چه باید اعتراف کرد که در همین دوره آثار تاریخی بزرگی چون زین الاخبار گردیزی، تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، مجمل التواریخ و القصص، تاریخ بیهق، تاریخ بخارا، سلجوقنامه و دیگر تاریخهای ارزشمند به رشته تحریر در آمد (صفا، ۱۳۶۸: ج ۲، ص ۳).

مورخان ایرانی از قرن ششم به بعد در صدد بر آمدند ضمن نگارش تاریخ حاکمان ترک و مغول، نژاد آنها را ایرانی معرفی کنند تا هم در تاریخ و ماهیت ایرانی گسستی پیش نیاید و هم به این فرمانروایان مهاجر، هویت ایرانی بدهند، اگر چه در برخی موارد همچون دوره مغولان چندان موفق هم نبوده‌اند. اما تا این اندازه بوده است که فشار سیاسی و فرهنگی آنان را بر مردم ایران زمین کم کرده است. تلاش این مورخان این بود تا ماهیت ترکان مهاجر را با عنوانها و نمادهای ایرانی پیوند زنند شاید اینگونه بتوانند دستی در تغییر حوزه سیاست و فرهنگ زده باشند. نگارش تاریخ اقوامی که از آسیای میانه آمده بودند، خود ابزاری شد برای نشان دادن فرهنگ و عقاید آن اقوام و نمایش و جلوه تاریخ و فرهنگ آنان در تاریخ ایران. تاریخنگاری این دوره با وجود دارا بودن ویژگیهای تاریخنگاری درباری، توصیف و ترسیم چهره مطلوبی از حکام و فرمانروایان را نیز داراست و این نکته ظریف و

دقیقی است که پژوهشگر با مطالعه این آثار به خوبی آگاه میشود که مورخان با چه مشکلاتی و چالشهایی رو به رو بوده‌اند (بهرامی، «تاریخ نگاری ایرانی و هویت ملی»، ۱۳۸۱: ص ۴۰).

نثر تاریخی و به تبع آن تاریخ‌نگاری این دوره، دارای دو تحول عمده گشت. در ابتدا نثر، همان مشخصات و ویژگیهای نثر قرن چهارم یعنی سادگی و روانی و بی‌تکلفی را دارا بود و از کاربرد واژه‌های عربی و پیچیده فارسی پرهیز میکرد، اما پس از چندی دگرگونی قابل توجهی در نثر پدید آمد. سبب آن، اوضاع اجتماعی و پدید آمدن تحولات و حملات و تجاوزاتی بود که در ایران به وقوع پیوست. در نیمه اول قرن پنجم عصر حماسه آفرینی و حماسه سرایی است. هنوز گروه‌ها و دسته‌های ایرانی و خاندانها به دنبال مغری بودند و به همین سبب کوشش شد تا با توجه به میراث‌های فرهنگی و تجدید و اعتلای زبان فارسی ضربه‌ای مهلک بر دشمن وارد آورند. درست است که کتب تاریخی که در این عصر پدید آمد بیشتر بازگو کننده وضعیت خلافت و خلفا و سلاطین بود اما همان توجه به طرز نگارش و کوشش در به کارگیری واژه‌ها و لغات فارسی و پیگیری همان شیوه نثر و نظم قرن پیش خود نوعی مبارزه پنهان با اقوام متجاوز بوده است (حمیدی، ۱۳۷۲: ص ۶۷).

رواج اندیشه تاریخ‌نگاری در این دوره را معلول چند عامل میتوان بیان کرد:

- ۱- توسعه میزان اطلاع نویسندگان بر اثر توسعه مدارس و مراکز تحقیق و تعلیم
- ۲- تعداد مراکز ادبی و وجود امرا یا پادشاهانی که نویسندگان را تشویق میکردند
- ۳- توسعه قلمرو زبان فارسی در داخل و خارج از کشور
- ۴- جدا شدن تدریجی ایران از مرکز خلافت که پناهگاه واقعی زبان ادب عربی به شمار می‌آمد (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ص ۴۴۳).

تاریخ‌نویسی زبان فارسی در قرن پنجم و ششم با همان ویژگیهای ایرانی خود به خارج از مرزهای ایران نیز راه یافت. تألیفات ارزشمندی در زمینه تاریخ بخصوص در هند انجام گرفت و ادب فارسی را با استواری تمام در آن خطه پی نهاد. چنان که بر اثر فتوحات غزنویان زبان فارسی تا سند و پنجاب گسترش یافت و آنگاه که دهلی مرکز و پایتخت هند به تصرف ایرانیان مسلمان درآمد هنوز چند سالی برنیامد که تاج‌المائر اولین تاریخ مدون هند به زبان فارسی تالیف شد (ایران منش، ۱۳۸۴: ص ۳). این دوران دورانی است که در غرب و شرق حکومت اسلامی، تواریخ سلسله‌ای به وجود آمد که از جمله میتوان به زیدیان یمن و فاطمیان مصر اشاره کرد که به سبب جنبه مذهبی حکومتشان شماری مورخ پیدا کردند این سنت تاریخ نگاری سلسله‌ای به دوره سلجوقیان نیز منتقل شد. در دوره غزنویان هم به زبان عربی (به قلم عتبی) و هم به زبان فارسی (به قلم بیهقی) تاریخ نگاری راه زیادی را رفته بود با روی کار آمدن سلجوقیان سه نوع تاریخ‌نگاری وارد صحنه شد: نوشته‌های تاریخی مربوط به جهان اسلام، تاریخ‌نگاریهای محلی و در نهایت تاریخ‌نگاری سلسله‌ای (کاهن، «تاریخ‌نگاری دوره سلجوقی»، ۱۳۸۸: ۶۶).

تاریخ‌نگاری هند از قرن ۱۳ تا ۱۶ میلادی

گسترش زبان فارسی در هند

ورود مسلمانان به شبه قاره هند در دو دوره زمانی متفاوت شکل گرفت. یکی همان روند فتوحات اولیه مسلمانان بود به سرزمینهای اسلامی که در قرن اول هجری انجام پذیرفت و هند هم جزو این فتوحات بود. در سال ۹۱ هجری قمری محمد بن قاسم ثقفی که از طرف حجاج بن یوسف ثقفی حکومت سیستان را برعهده داشت مأمور

فتح سند شد. وی از طریق مکران وارد جنوب سند شد و تا سال ۹۴ قمری توانست تقریباً همه ناحیه سند را به تصرف درآورد. (معصومی، ۱۳۸۹: ص ۱). و دوره دوم این فتوحات به سمت این بار گروهی غیر عرب و ترکان غزنوی بودند که در قرن چهارم هجری آغاز کردند. محمود غزنوی با حملات گسترده خود به شمال هند قدرت خویش را در این سرزمین به نمایش گذاشت و البته در این هدف موفق بود زیرا بسیاری از حکمرانان محلی هند را تحت اطاعت خود در آورد. اگرچه محمود غزنوی تحت عنوان غزوات و مسلمانی راه خود را به این سرزمین باز کرد اما منتفع شدن از غنایم هند، اولین هدف او برای حمله به شبه قاره بود. این حملات اگرچه در آرزوی گسترش اسلام بود از بهره‌های غنیمت نیز بی‌بهره نبود. بعدها در دوره غوریان و سرداران آنها بود که حکومت مسلمان در هند تثبیت شد. قطب‌الدین آییک که از جانب غوریان در لاهور حکومت می‌کرد حملات فراوانی به «میان‌دوآب جمنا و گنگ» تدارک دید. پس از وی التتمش (۶۳۳-۶۰۷ قمری) قدرت را در دست گرفت. وی برای اولین بار موفق شد نخستین حکومت مسلمان در دهلی را پایه‌گذاری کند (همان: ۲).

شبه قاره هند پس از موجودیت سلطنت مستقل اسلامی به وسیله قطب‌الدین آییک در قرن هفتم هجری از مهم ترین جایگاههای توجه به زبان و ادب فارسی به شمار میرفت. در دوره بابرین یا مغولان کبیر که از قرن دهم به بعد شروع می‌شود به صورت بزرگترین مرکز دانشمندان و سخنوران و نویسندگان جهان فارسی درآمد. ظهیرالدین محمد بابر مؤسس سلسله مغولان کبیر که خود مردی باسواد و اهل تاریخ بود علاقمند بود که حوادث دوران خود را یادداشت نماید او اولین کتاب تاریخ بابرین یعنی بابرنامه یا توزک ببری را تألیف کرد (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: الف). با آغاز حملات غزنویان یعنی امیرسبکتکین (۳۸۷-۳۶۷ هـ.ق) و پسرش محمد غزنوی (۴۲۱-۳۸۷ هـ.ق) اخلاف ایشان تا سال (۵۸۲ هـ.ق) زبان و ادبیات فارسی در هند رواج فوق‌العاده یافت. در مناطق شمال غربی هند آن که اکنون پاکستان را تشکیل میدهند، لاهور نخستین مرکز فرهنگی و ادبیات فارسی به وجود آمد. در دوره سلطان مسعود غزنوی و پس از آن که لاهور در برابر غزنه به عنوان پایتخت انتخاب شد بسیاری از فارسی‌زبانان به همراه خانواده‌های خود از خراسان، سیستان، کابلستان و ماوراءالنهر وارد لاهور شدند که این مهاجران فارسی‌زبان باعث آشنایی مردم پنجاب با فرهنگ و ادب فارسی و در مجموع سبب گسترش آن در سرزمین هند گردیدند (بازورث، ۱۳۷۲: ص ۲۹۶).

دربار سلاطین غزنوی چه در غزنه و چه در لاهور از مراکز درخشان فرهنگی بود. در این دوره اگرچه در منابع گزارشی از ارسال هیاتهای فرهنگی و ادبی به هند از طرف حکومت غزنویان اطلاعی در دست نیست اما حمایت غزنویان از ادیبان و شاعران و علمای دانشمند هم در هند و هم در ایران موجب شد تا زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند بنیان نهاده شود. در دوره غزنویان زبان فارسی در هند شمالی گسترش یافت. و شعرای نامداری چون مسعود سعد سلمان، ابوالفرج رونی و ابوعبدالله نکتی لاهوری در این زمان سر برآوردند (محمدعبدالله، ۱۳۷۱: ص ۲۵). افزون بر آن یکی از کتب تصوف به زبان فارسی به نام کشف‌المحجوب را علی‌بن عثمان هجویری در لاهور تألیف کرد این کتاب دانشنامه عرفان و تصوف است که نویسندگان دوره‌های بعد از آن بهره‌های فراوانی برده‌اند (یکتایی، ۱۳۵۳: ص ۸۳).

ویژگیهای کلی تاریخ نویسی فارسی در هند

در شبه قاره هند در روزگار باستان تاریخ‌نویسی به معنای واقعی و امروزی آن وجود نداشت. آثاری مانند راماین، مهابهارات، هرش چرتیا و رام‌چرتیا و مانند این آثار را که روایتهای تاریخی بدون زمان و مکان و آمیخته به اسطوره‌اند در شمار نخستین آثار تاریخی این سرزمین برشمرده‌اند (اسماعیل پور، «ادب فارسی در شبه قاره».

۱۳۷۵، ج ۴، ص ۶۳۹). از دیگر منابع تاریخی کهن هند، جز نسب‌نامه‌هایی که حاکمان آن سرزمین در دربارهای خود نگهداری میکرده‌اند از یک اثر تاریخی به زبان سانسکریت به نام راج ترنگینی میتوان نام برد. این اثر نوشته «کالهن» است که در سالهای ۱۱۵۰-۱۱۴۹ میلادی نوشته شده به عنوان یک اثر سانسکریت به رشته تحریر درآمده‌است. این اثر یک نوشتار بسیار با ارزش قرن دوازده کشمیر به حساب می‌آید که در واقع تاریخ کشمیر از دوران باستان تا اوایل دوره میانه را در بر میگیرد و میتوان آن را تاریخ کشمیر از دوران باستان تا اوایل دوره میانه دانست (Mohammed, "Social Background of the Historians ", 2009: p84).

البته هیچیک از این آثار را نمیتوان تاریخ به شمار آورد اما مطالب اولیه و شواهدی مهم برای تاریخ‌نویسی در خود دارند که بعدها تاریخ‌نگاران مسلمان از آگاهیهای این آثار برای نگارش یا اصلاح تاریخهای خود بسیار بهره بردند. آغاز دوران اسلامی در تاریخ ارتباط ایران شبه قاره یک نقطه عطف محسوب میشود. زیرا در این دوره از یک طرف دین اسلام از طریق ایران وارد شبه قاره هند شد و فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم این سرزمین را تحت‌تأثیر خود قرار داد و از سوی دیگر نفوذ و گسترش زبان فارسی سبب شد که زبان فارسی حدود هفتصد سال زبان اداری و فرهنگی شبه قاره گردید. از آثار قابل توجه زبان فارسی بر زبانهای محلی هند، ظهور زبان اردو بود که در نتیجه همین دگرگونی و برخورد زبانها به وجود آمد (ایوبی‌زاده، «ارتباط فرهنگی ایران با شبه قاره هند از آغاز تا پایان دوره ممالیک»، ۱۳۸۰: ص ۱۵۶).

گسترش اسلام در شبه قاره هند پیامدهای فرهنگی بس مهمی در پی داشت و آن تأثیرپذیری تاریخ‌نگاری هند از تاریخ نگاری عربی و ایرانی بود. اگرچه در آن زمان، مورخان عرب به تاریخ به عنوان مقوله‌ای تام مینگریستند که باید برای نوشتن آن، جامعه و فرهنگ و سیاست را به دقت مورد کند و کاو قرار دهند اما مورخان ایرانی بیشتر بر روی تاریخ‌نگاری رسمی تمرکز کرده و نگارش دودمانها و حاکمان را نقطه عطف تاریخ‌نگاری خود برشمردند. تاریخ‌نویسی شبه قاره از هر دو این تاریخ‌نگاری متأثر بود. اما واقعیت این است که با نفوذ و توسعه زبان فارسی در هند، تقریباً تاریخهای هند، متأثر از اندیشه‌های تاریخ‌نگاری ایرانی و به زبان فارسی نگاشته شد (اسماعیل پور، «ادب فارسی در شبه قاره»، ۱۳۷۵: ج ۴، ص ۶۳۹).

باید توجه داشت تاریخهای فارسی هند در دوره مورد بحث از منابع اصلی و گاه تنها منبع برای برخی بررسیها در تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هند در سده‌های میانه به شمار می‌آیند. تاریخ‌نویسی دوره اسلامی هند به زبان فارسی در سه گروه تاریخ عمومی، تواریخ دودمانی، به سبب تأثیرپذیری از تاریخ‌نویسی ایرانی و تواریخ محلی را در هر دو قالب نظم و نثر تدوین و ارائه شده است (اسماعیل پور، همان، ص ۶۴۰).

تاریخ‌نویسی هند در دوری حکومت مسلمانان به سه دوره قبل از بابرین، بابرین و غیر از بابرین تقسیم میشود. این تاریخ‌نویسی که تقریباً از جهاتی مشابه تاریخ‌نویسی دوره ایران اسلامی میباشد از نظر کیفیت و کمیت تا اندازه‌ای با تاریخ‌نویسی ایران اسلامی تفاوت دارد در حالیکه کیفیت تاریخ‌نگاری ایران از نظر اسلوب نگارش گاه ساده و گاه مصنوع میباشد. تاریخ‌نگاری هند اسلامی نوعاً روان و غیرمصنوع است. اگرچه باید گفت برخی از آنها چندان ساده و عوام فهم هم نمی‌باشد و البته از نظر انشاء برخی چون اکبرنامه یک شاهکار ادبی - تاریخی به شمار می‌آیند. ویژگی دیگر تاریخ‌نویسی هند اسلامی کمیت کتب تاریخی است که در یک دوره هفتصد ساله (۱۳۰۰-۶۰۰) در مقام مقایسه با ایران بسیار بیشتر میباشد و حجم بالایی از کتب تاریخی را در اختیار ما قرار میدهد. حتی باید دانست آثار تاریخی در هند خواه در دربارهای "سلطنت دهلی" و "بابریان" و خواه در دستگاههای

متعدد سلاطین دکن انجام گرفت به تنهایی قابل سنجش با همه کارهایی است که در قلمرو دو دولت صفوی و عثمانی انجام شده است (سکندرین محمد، ۱۳۹۲: الف).

ظهور دولتهای مقتدر اسلامی در شبه قاره هند مصادف بود با انقراض غوریان به دست علاءالدین محمد خوارزمشاه و ویرانیهای خراسان و ماوراءالنهر بر اثر حملات مغول. به همین سبب بسیاری از سخنوران و نویسندگان که جای قرار در وطن خود نداشتند در جستجوی گوشه امنی روی به هندوستان نهادند و از طرف پادشاهان علم دوست و ادب‌پرور سلسله غلامان (۶۸۹۰-۶۰۲ هـ.ق) مانند شمس‌الدین التتمش (۶۳۳-۶۰۷) و ناصرالدین محمود (۶۶۴-۶۴۴ هـ.ق) و امیران ادب‌پرور مانند ناصرالدین قباچه حاکم سند و شاهزاده محمدسلطان حاکم مولتان به آغوش گرم پذیرفته شدند. در نتیجه از آغاز قرن هفتم به بعد شبه قاره هند به صورت یکی از مهمترین مراکز زبان و ادب و فرهنگ و تمدن ایران درآمد (شیمل، ۱۳۷۳: ص ۱۸).

در دوره میانه هند که بخش بزرگی از آن به حکومت‌های اسلامی در هند اختصاص دارد سلسله‌های زیادی روی کار آمدند که سلاطین هر یک از آنها به نوبه خود به تشویق و حمایت شعرا و ادبای پارسی کوشیدند مثلاً به دستور قطب‌الدین آیبک بنیان‌گذار حکومت سلسله غلامان در هند صدر الدین حسن نظامی نیشابوری اولین تاریخ فارسی هند یعنی کتاب تاج‌المآثر را نوشت. ناصرالدین محمد فرمانروای دهلی و فرزند التتمش حامی منهای السراج نویسنده طبقات ناصری بود چنانکه سلطان علاءالدین خلجی از سلسله خلجیان (۶۸۹-۵۷۰ هـ.ق) حامی و مشوق امیرخسرو مؤلف تاریخ علایی و فخرالدین قواس مؤلف فرهنگ قواسی بود. فیروز شاه تغلق از سلسله تغلقیان (۸۱۲-۷۲۰ هـ.ق) به حمایت و تشویق ضیاءالدین برنی مؤلف تاریخ فیروزشاهی پرداخت و سیدمبارک شاه از سلسله سیدان (۸۵۵-۸۱۷ هجری) از یحیی بن احمد سرهندی مؤلف تاریخ مبارک شاهی حمایت و پشتیبانی نمود و سکندر لودهی از سلسله لودهیان (۹۳۱-۸۵۵ هـ.ق) مولانا محمود مؤلف تحفة السعادات را مورد تشویق و حمایت خود قرار داد (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: ص ۷).

همانطور که اشاره شد اساس تاریخ‌نویسی فارسی در شبه قاره هند همزمان با تأسیس سلطنت اسلامی در آن دیار (۶۰۲ ق) نهاده شد. از جمله این کتب میتوان به تاج‌المآثر (۶۱۲-۶۰۲ هـ.ق) موصوف و نخستین تاریخ فارسی شبه قاره هند اشاره کرد. این کتاب که شرح فتوحات نخستین سلطان سلسله سلاطین دهلی و مؤسس سلطنت اسلامی هند را به رشته تحریر درآورده است نوشته حسن نظامی نیشابوری است که مانند بسیاری از هموطنانش بر اثر اختلال و درگیریهای سیاسی خراسان به هند پناهنده شده بود و در همان سال (۶۰۲) هجری این کتاب را تألیف کرد که حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره جنگهای سلطان شهاب‌الدین محمد غوری در هند و حوادث دوران سلطنت نخستین پادشاه مسلمان هند یعنی قطب‌الدین آیبک (۶۰۷-۶۰۲ هجری) و سالهای نخست حکومت التتمش (۶۳۳-۶۰۷) میباشد (Nizami, 1983, p 55).

این کتاب نه تنها از لحاظ مطالب تاریخی بلکه از حیث سبک نگارش نیز دارای اهمیت است. سبک انشای تاج‌المآثر مانند تاریخ و صاف متکلف و مصنوع است بطوریکه این تکلیف گاهی باعث میشود تا خواننده رشته کلام را از دست بدهد. سبک کتاب تاج‌المآثر تحت تأثیر سبک نیمه اول قرن ششم هجری و نویسندگان آن دوره که نثر فنی را در آثار تاریخی فارسی به کار برده‌اند قرار گرفته است (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: ص ۸).

بر اثر مهاجرت بسیاری از نویسندگان ایرانی مقارن با تأسیس سلطنت اسلامی در شبه قاره هند (۳۰۲ قمری)، تاریخ‌نویسی فارسی هند که در واقع دنباله تاریخ‌نویسی ایران بود آغاز شد و تا ابتدای سلسله بابریان یا همان مغولان کبیر هند (۹۳۲ هجری) و پس از آن نیز ادامه داشت. با توجه به اینکه تاریخنگاری دوره بابریان در دستور

کار این پژوهش قرار ندارد تنها همین دوره ۳۳۰ ساله (۶۰۲-۹۳۲ هجری) مورد بررسی کلی قرار می‌گیرد. در این دوره آثار و تألیفات مهم و برجسته تاریخی که در واقع نمونه‌های با ارزشی در تاریخ‌نویسی برای دوره‌های بعد بودند به رشته تحریر درآمد. به جز تاج المائر که ذکر آن گذشت دیگر آثار عبارتند از: چچ‌نامه (۶۱۳ هجری) اثر محمد کوفی که به نام تاریخ قاسمی، فتح‌نامه و منهاج‌الدین والملك نیز معروف است. این کتاب در واقع مشتمل است بر شرح وقایع و فتوحات محمد بن قاسم در سند که یک تاریخ محلی به حساب می‌آید. اصل این کتاب به عربی بوده است که در قرن هفتم هجری به فارسی گردانیده شده. دیگر، طبقات ناصری تألیف منهاج‌السراج جوزجانی است که در سال (۶۵۸-۶۵۷ هـ) نگارش یافته است. خزائن‌الفتوح یا تاریخ علائی (۷۱۱ هـ) توسط امیر خسرو دهلوی که تاریخ پانزده سال نخستین عهد سلطنت علاء‌الدین خلجی می‌باشد. تاریخ فیروزشاهی (۷۵۸ هـ) که یکی از مهمترین تواریخ دوره "سلطنت دهلی" می‌باشد و توسط ضیاء‌الدین برنی تألیف شده است. تاریخ مبارک شاهی که یک تاریخ عمومی به شمار می‌رود اثری است از یحیی بن احمد سرهندی که تاریخ دوران شهاب‌الدین غوری (۶۰۲-۵۹۹ هـ) تا اواخر سلسله سیدان (۸۵۵-۸۱۵ هـ) را در برمی‌گیرد (Sarkar, 1977: p 34-35). علاوه بر این مهمترین تواریخ که ذکر آنها رفت، منظومه‌های تاریخی هم در هند به سبک و سیاق شاهنامه فردوسی نگاشته شد و نظم فارسی نیز مانند نثر در این دوران در سرزمین هند محالی برای ظهور و بروز یافت.

تاریخ‌نگاری تألیف ارزشمند: طبقات ناصری

یکی از استادان برجسته هند که کتاب تاریخ‌نگاری وی مشحون از اطلاعات تاریخ‌نگاری هند، ایران و اسلام می‌باشد، بر این باور است که به طور کلی تاریخ‌نگاری هند چه در سبک انشاء و چه در محتوای تاریخی و نگرش به مکتب تاریخ‌نگاری توصیفی، متأثر از تاریخ‌نگاری ایران است و عنوان میکند که فصاحت زبان فارسی به این نوع تاریخ‌نگاری کمک بسیار کرده است. تقریباً تمام اقسام تاریخ مانند تاریخ عمومی مانند تاریخ بلعمی و مجمل‌التواریخ والقصص و تواریخ سلسله‌ای چون تاریخی یمینی و تاریخ بی‌هقی که در آن زمان در ایران متداول بود در هند نیز رایج گشت و آثار مشابهی چون طبقات ناصری و تاریخ مبارک شاهی که از جمله تواریخ عمومی بودند و تاریخ علائی و تاریخ فیروزشاهی که در زمره تواریخ سلسله‌ای محسوب می‌شدند، نگاشته شدند (Nizami, 1983: p7). آفتاب اصغر بر این باور است که مورخان اولیه دوره سلطنت دهلی، مانند حسن نظامی و منهاج‌السراج جوزجانی، تحت‌تأثیر سنت تاریخ‌نویسی ایرانی قرار داشتند و با ظهور مورخان بومی هند مانند امیر خسرو دهلوی مؤلف خزائن‌الفتوح و تاریخ علائی و ضیاء‌الدین برنی مؤلف تاریخ فیروزشاهی و یحیی سرهندی مؤلف تاریخ مبارک شاهی، تاریخ‌نویسی فارسی هند در گزینش وقایع به تدریج راه استقلال پیمود و تواریخ محلی برای خود جای ویژه‌ای باز کرد اما فن تاریخ‌نویسی بر همان سبک و سیاق سابق ادامه یافت (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: ص ۱۳). یکی از تاریخ‌های معتبر قرن هفتم کتاب طبقات ناصری تألیف قاضی منهاج‌السراج جوزجانی در سال ۶۵۸ هـ ق می‌باشد. این کتاب از آن جهت مهم و مشهور است و ویژگی برتر آن این بود که در زمان خود مؤلف شهرت و اعتبارش را به گوش مورخان رسانید. نویسنده کتاب، منهاج‌السراج تلاش زیادی داشته است تا نثری روان و شیوا و البته استوار برای کتاب به ارمغان بیاورد (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ص ۴۷۷). او علاوه بر استفاده از کتب تاریخی دیگر برای نگارش تألیف خود، از مشاهدات و تجربیات شخصی خویش نیز بهره برده است زیرا وی یکی از رجال معروفی بوده که در دربار سلاطین غور بسیاری از حوادث تاریخی را در اوایل فتنه مغول به چشم دیده و یا از افراد

مطلع و مورد وثوق کسب اطلاع نموده است. او برای جمع آوری اطلاعات خود به گونه‌ای که شرح وقایع به ترتیب تاریخی قابل اعتماد و قابل استناد باشد، از افراد و شنیده‌ها و به‌ویژه کلی منابع مورد اعتماد استفاده کرده است. با همه این‌ها نمیتوان نواقص کار او را نادیده گرفت. از جمله اینکه او به جزئیات نپرداخته و گاهی اوقات آگاهی بسیار مختصری از مسایل بیان داشته است (Sarkar, 1977:p 8).

جوزجانی از جانب حکومت غوریان، سفرهایی به سیستان و خراسان داشت اما در زمان حمله چنگیز به ماوراءالنهر و خراسان، به همراه سایر بزرگان این دیار رهسپار ولایت سند و مولتان شد و پس از مدتی وی به خدمت شمس‌الدین التتمش درآمد و در زمان این شخص و جانشینان او مقام و اعتبار فراوانی یافت (صفا، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۱۱۷۸). طبقات ناصری که در دوره ناصرالدین محمود پسر شمس‌الدین التتمش و به تشویق وی نگاشته شده از حیث استحکام انشاء یکی از شاهکارهای بزرگ زبان فارسی است. با اینکه این کتاب همزمان با کتاب جهانگشای جوینی نگاشته شده است سبک نگارش آن برخلاف جهانگشا و تاج‌المآثر و برخی دیگر از تواریخ هم عصر خود از جمله تاریخ یمینی و راحه‌الصدور، بسیار ساده و به دور از تکلفات لفظی میباشد. منهاج سعی کرده تاریخ خود را به شیوه مورخانی مانند بیهقی و گردیزی بنگارد (آفتاب‌اصغر، ۱۳۶۴: ص ۹).

مرحوم عبدالحی حبیبی مورخ و محقق قرن بیستم تاریخ ایران و اسلام که مقیم افغانستان بوده است در شرح و تعلیقات خود بر طبقات ناصری میگوید: «مورخانی که به دربارهای امرا و سلاطین رفت و آمد داشته‌اند و به گونه‌ای خود جزو دستگاه سیاست در هر حکومتی بوده‌اند به نوعی شالوده تاریخنگاری خود را بر ستایش و مدح امرا نهاده بودند که منهاج سراج نیز از این امر مستثنی نیست» (منهاج‌السراج، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۲۸۸). و در جای دیگر بیان میکند: «وی شخصی بود نهایت محتاط و مداح و جز مراتب سپاس و ستایش بزرگان و ملوک چیزی را ننگاشت، و جنبه انتقاد را از تاریخنگاری خویش دور داشت... و دیگر اینکه در اکثر فصول و پایان مباحث به دعایی گویی و ثنای بزرگان پرداخته و در ضبط حوادث از صراحت لهجه اعراض نمود» (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۹۲).

این کتاب که بیشتر مطالب آن در ذکر سلاطین غوری میباشد در ۲۳ بخش یا طبقه تقسیم‌بندی شده است که شامل شرح حالی از شیوخ، بزرگان، پیامبران، خلفا و شاهان باستانی ایران میباشد و داستان ملوک جنوب عربستان و سلسله‌های مختلف اسلامی ایرانی و هندی تا حمله مغول را مورد بررسی قرار میدهد. او تاریخ خود را مانند دیگر تواریخ عمومی با تاریخ انبیاء آغاز کرده است (جوزجانی، ۱۳۶۳: ج ۱، صص ۷۷-۱۰) و سپس به ذکر تاریخ از خلفای راشدین، امویان تا پایان عباسیان که از طبقه دوم تا طبقه چهارم را دربر میگیرد (همان، صص ۱۳۰-۷۷). منهاج سراج پنج طبقه را در ذکر ملوک عجم در قالب: طبقه اول باستانی، طبقه دوم کیانی، طبقه سوم اشکانی، طبقه چهارم ساسانی و طبقه پنجم اکاسره، جایگاه ایران‌گرایی خود نمایان میسازد. روش وی در تألیف این کتاب مانند دیگر تواریخ عمومی، الگوی رایج در سنت تاریخنگاری عمومی اسلامی است. از این جهت بسیار میتوان تاثیر تاریخنگاری ایرانی را بر کتاب طبقات ناصری مشاهده نمود. این سبک و سیاق به روش تاریخ گردیزی در قرن پنجم است. زیرا با مشاهده فصول کتاب گردیزی ایران‌گرایی به نحو بارزی برجسته مینماید. از آن جا که نویسنده اثر خویش را با ذکر پادشاهان اساطیری ایران شروع کرده و در ادامه طبقات کیانیان و ملوک الطوائف و ملوک ساسانی را مورد توجه قرار داده این امر نشانگر جایگاه ایران‌گرایی مولف میباشد. اگرچه گردیزی در ادامه نوشتار خود با ذکر تواریخ خلفا و ملوک اسلامی در بخشهای بعدی جایگاه اسلام‌گرایی خود را به عنوان یک ایرانی

مسلمان به نحو بارزی نمایان کرده است و اندیشه ایرانگرایی خود را تا اندازه‌ای تلطیف نموده است اما این واقعیت وجود دارد که از نظر وی تاریخ داستانی و حماسی ایران قبل از اسلام بخشی از تاریخ ایران محسوب می‌شود. نثر پر محتوا و موجز گردیزی که یکی از ویژگیهای کاری این نویسنده می‌باشد نشان از اشراف و علم و اطلاع نویسنده به موضوعات تاریخی دارد مضافاً اینکه وی بخوبی میدانسته است که ممکن است اغلب خوانندگان حوصله تاریخهای توصیفی را نداشته باشند (گردیزی، ۱۳۶۳: ص ۲۶۴ در ذکر خروج ابومسلم از مرو) که این نوع سبک نگارش در جای جای طبقات ناصری منهاج السراج به چشم می‌خورد.

پس از آن، منهاج السراج جوزجانی در مابقی طبقات به ذکر سلسله‌های ایرانی حاکم بر ایران یعنی طاهریان تا غوریان بر سرزمین‌های اسلامی پرداخته که با هجوم مغول به پایان میرسد. میتوان این انتخاب طبقات و طبقه‌بندی کتاب توسط جوزجانی را که در تداوم تاریخ اساطیری سیاسی ایران و سلسله‌های ایرانی که در دوره ایران اسلامی نیز نمایان شده است اینگونه استنباط کرد که او میکوشد دانش و اطلاعات خود را در پیوندی با دستگاه قدرت یعنی دربار سلاطین غوری که یک سلسله ایرانی است، قرار دهد. طبقات ناصری نشان از رشد سنت تاریخنگاری ایرانی - اسلامی دارد که سر از هند در آورده و این امر نیز خود مرهون رشد عنصر ایرانگرایی فرهنگی در جغرافیایی فرهنگی ایرانی زمین است (صیامیان «تبارشناسی ایرانی‌گرایی در سنت تاریخنگاری اسلامی ایرانی تا عهد تیموری»، ۱۳۸۸: ص ۹۳). نثر کتاب ساده و روان است و لزوم استفاده از جملات کوتاه و کاربرد اندک واژگان عربی از مزیت‌های این کتاب ارزشمند به شمار می‌آید (صفا، ۱۳۴۷: ۴۸).

در طبقات ناصری لغات مغولی اولین بار داخل فارسی شده است و لفظ مغول نیز به چشم می‌خورد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۹۷، در ذکر طبقه بیست و سوم). این اثر از مشهورترین تاریخهای عمومی عالم اسلامی محسوب میشود (رضازاده، ۱۳۶۹: ص ۳۲۹).

در میان تمام تمایزات مکاتب تاریخنگاری فارسی هند از قرن هفتم تا قرن دهم هجری یک اساس مشترک دیده میشود و آن پرداختن به تاریخ ایران و تاریخ اسلام است. تواریخ متعدد عمومی چه در ایران تألیف شده باشد و چه در هند، بیشتر بر اساس اقتباسهایی از منابع متقدم است که با مواد اضافی تا زمان خودشان تلفیق یافته است. اما واقعیت قابل توجه این است که تاریخنویسی هند و ایران چون از یک زبان مشترک استفاده میکنند، همگراییها و مشترکات بیشتری در سبک و نگرش تاریخ با یکدیگر دارند. از این رو پس از ورود مغولان، نیمه شرقی دنیای اسلام دارای تاریخ نگاری جداگانه‌ای میشود که طبقات ناصری نمونه بارز آن است (گیب، «تطور تاریخ نگاری در اسلام»، ۱۳۶۱: ص ۳۷). با نگاه کلی به این کتاب میتوان دریافت که هدف مولف، تالیف تاریخ غوریان و شناساییان بوده و به بهانه آن به گردآوری یک تاریخ عمومی پرداخته است و در مقایسه با سایر طبقات، دقیق‌ترین و مبسوط‌ترین اطلاعات را در مورد خواننده به آنان ارایه میدهد (خوش افتخار، ۱۳۸۲: ص ۱۵۰). در ادامه این بحث باید تاریخ مهم دیگری که در واقع دنباله طبقات ناصری می‌باشد و تأثیر پذیری از سبک تاریخنگاری طبقات ناصری و به تبع آن تاریخنگاری ایرانی داشته است، به بحث بپردازیم.

تاریخ برّنی: به وجود آمدن حکومت سیاسی توسط ترکان غوری در هند، جنبه‌های فرهنگی و ادبی را نیز به همراه داشت و از آن جمله میتوان اشاره کرد که ترکان غوری یک سنت قوی تاریخنگاری را با خود به هند آوردند و معرفی کردند. از دوره‌ی ترکان به بعد تاریخنگاری فارسی گرایش مسلط فعالیت‌های ادبی هند شد و مورخین فارسی همچون حسن نظامی و منهاج سراج و ضیاءالدین برنی و شمس سراج و یحیی بن احمد سرهندی و دیگران برای به وجود آوردن تاریخنگاری فارسی به عنوان یکی از مفاهیم فعال داده‌های روشنگری شرکت داشتند و در تحت

قیادت سلطنت دهلی که زبان فارسی در واقع زبان اداری شده بود تاریخنگاری فارسی جواب قابل توجهی از نظر سیاسی و اجتماعی دریافت کرد.

(Mohammed, "social background of the Turkish sultanate", 2009: p84)

به این نکته باید توجه داشت که سنت تاریخنگاری فارسی در شبه قاره هند با تاج‌المآثر تألیف صدرالدین حسن نیشابوری آغاز می‌شود و با تألیف تاریخ فیروزشاهی توسط ضیاءالدین برنی به انسجام و پختگی می‌رسد. البته سبک تاج‌المآثر که نمونه‌ای از سبک متکلفانه قرن ششم چون راحه الصدور و آیه السرور راوندی در ایران بود، در دوره‌های بعد چندان مورد توجه قرار نگرفت اما طبقات ناصری به دلیل نشر روان و پخته و محتویات تاریخی و مستند آن بلافاصله مقبولیت پیدا کرد و بعدها نیز ضیاءالدین برنی دنباله کار جوجانی را گرفت (عفیف، ۱۳۸۵: هفت).

تاریخ فیروزشاهی نوشته ضیاءالدین برنی یکی از مهمترین تواریخ دوره سلطنت قبل از بابرین به شمار می‌رود و در مورد تاریخ سلاطین دهلی می‌توان گفت که دنباله طبقات ناصری می‌باشد و از همانجا که طبقات ناصری به اتمام می‌رسد یعنی از سال ۶۵۸ هجری آغاز می‌گردد و به ششمین سال سلطنت فیروزشاه تغلق (۷۵۸ هجری) ختم می‌شود. این تاریخ صد ساله سلاطین دهلی یکی از معتبرترین اسناد تاریخی اواخر عهد غلامان و سراسر عهد خلیجیان و اوایل عهد تغلقان محسوب می‌شود (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: ص ۱۰).

ضیاءالدین برنی با امیر خسرو دهلوی و امیر حسن دهلوی دو شاعر بلند مرتبه هندوستان آشنایی حاصل کرد تا اینکه در سنین کهولت به دربار سلاطین دهلی راه یافت و از مقربان سلطان محمدین تغلق (۷۵۲-۷۲۵ هجری) شد و بعد از مرگ سلطان محمد در خدمت جانشین او یعنی جلال الدین فیروز شاه بود و مورد احترام این سلطان قرار گرفت (صفا، ۱۳۷۰: ج ۳، ص ۱۲۹۲). پس از برنی این شمس سراج عفیف بود که تاریخ فیروزشاهی را به اتمام رساند. عفیف از پیشوای خود، ضیاءالدین برنی به نیکی یاد کرده و ادامه کار برنی را وظیفه خود دانسته است. عفیف در این رابطه مینویسد: «اگرچه پیش از این خدمت، مولانا ضیاءالدین برنی - علیه الرحمه و الغفران - از حالت روش سلاطین دهلی، تاریخی تصنیف کرده و آن را تاریخ فیروزشاهی نام نهاده و ابتدای آن تاریخ، از جلوس سلطان غیاث الدین بلبن آغاز کرده و تا نهایت ششم سال از جلوس نیک نفوس فیروزشاهی نوشته و از احوال سلطان فیروز شاه، در دیباچه ذکر سلطان، صد و یک مقدمه اختیار کرده و از جلوس تا ششم سال، یازده مقدمه نوشته و برای کتابت باقی، نود مقدمه دیگر نیز بنویسم و گرنه هرکه را الله تبارک و تعالی توفیق دهد او به اتمام رساند» (عفیف، ۱۳۸۵: ص ۳۰-۲۹).

اگرچه برنی شایستگیهای فوق العاده‌ای در زمینه حقوق و فلسفه داشته و زبان فارسی را خوب میدانسته اما در زبان عربی چندان قوی نبوده است. وی محقق با استعداد و بسیار علاقمند به تاریخ بود به گونه‌ای که هدف وی از مطالعاتش در زمینه تاریخی، تفسیر تاریخ بوده است. او در کارش بر روی استفاده‌های تاریخ، مفصلاً بحث میکند و روشهای نوشتن تاریخ و جایگاه تاریخ را پایه آموزش تاریخی میدانند. در بحث مقدماتی تاریخ فیروزشاهی، تمرکز وی بر روی تاریخنگاری است (luniya, 1969: p 46). یک نویسنده امروزی برای بازبینی کار برنی بر روی شماری از نکته‌های ارزشمند تاریخی تکیه دارد و این سوالات را مطرح میکند که ایده برنی در تاریخ چیست؟ تا چه اندازه تاریخ برای او بازآوری تجربیات گذشته بوده است و چه دستاوردی از نوشته‌های تاریخی وی حاصل شده است؟ همه این سوالات میتوانند با توجه به جایگاه برنی در میان تاریخ نگاران قرون میانه هند و مشارکت او در تاریخنگاری هند میانه پاسخ داده شود (Nizami, 1983: p124).

در این زمینه در مقدمه کتاب فیروزشاهی نکات ارزشمندی را برنی عنوان میکند که باید به آن توجه داشت: «و من از نوشتن تاریخ مذکور زحمت بسیار دیده و از منصفان انصافها توقع میکنم که این تالیف بسی معانی را جامع است که اگر این تالیف را خوانند اخبار سلاطین درو یابند و اگر در این تألیف احکام و التزام و التیام جویند از آن هم خالی نیابند و اگر در این تألیف مواظ و نصایح جهانیان و جهانداران طلبد بیشتر و بهتر از تألیفات دیگر مطالعه فرمایند و آنچه هر چه نوشته‌ام راست و درست نوشته‌ام، این تاریخ واجب‌الاعتبار است و از آن که در الفاظ موجز، معانی بسیار درج کرده‌ام واجب‌الاعتداء است» (برنی، ۱۸۶۲م: ص ۲۳).

تأکید وی همچنین بر روی بیطرفی یا طرفداری از حقیقت دور میزند بر طبق نظر وی، مطالعه تاریخ به همان اندازه حدیث و فقه و ادبیات و معارف الهی اهمیت دارد. در دیدگاه وی تاریخ انسانها را خردمند میسازد و انسانها از تجربیات یکدیگر چیزها فرا میگیرند. انسانهایی که در گذشته بسیار متعالی یا کم ظرفیت بوده‌اند. نظر او درباره یک مورخ اینست که مورخ باید حقیقتجو و درستکار و نترس باشد. همچنین برنی بر این نکته تأکید دارد که اگر مورخ نمیتواند به درستی و راستی توضیح دهد و به روشنی وقایع را بازنویسی کند، پس باید ایده‌هایش را از طریق اشارات ضمنی و حتی حدسیات خود پیرامون مسائل مختلف به دیگران انتقال دهد (luniya, 1969:p 46).

برنی همانند اغلب علمای عصر خود همه‌ی علوم را به قرآن ربط میدهد. توسعه و گسترش نظریه‌های تاریخی در میان مسلمانان او را به آن قسمت از نصایح قرآنی که انسان درباره سرنوشت ملل گذشته و تمدنهایی که در تاریخ، انسان تجربه کرده و آموخته است، میکشاند، داستانهای گذشته ارزش فراوانی در دیدگاه تاریخی نویسندگان مسلمانان داشته‌اند زیرا پایه آموزش مسلمانان در دوره میانه بر روی آموزه‌های الهی استوار بوده اما برخورد و تماس این دیدگاه بر روی تفکر تاریخی برنی چندان تاثیری نداشته است و کاربرد اصطلاحات مذهبی از نظر برنی صرفاً یک قاعده ادبی بوده و نه بیشتر (Nizami, 1983: p125).

به طور کلی برنی با نوشتن کتاب خود درس تاریخی و عبرت آموزی میدهد و به تاریخ به عنوان دورنمای فعالیت انسان مینگرد. او به این نکته مهم اشاره میکند که هر کاری که انسان انجام میدهد در دنیای دیگر باید پاسخگوی اعمال و رفتار خود باشد. این مطلب به نحو بارزی متوجه سلاطین و حاکمان است. به عنوان مثال برنی در ذکر توصیف اقدامات سلطان بلبن این نکته را به زیبایی به نگارش در آورده است:

«اگر بدیدی و بشنیدی که در مسجد، خلق جمع است و مذکران صالح تذکیر میگویند در ساعت فرود آمدی و در میان خلق بنشستی و تذکیر بشنیدی و در مواظ و نصایح مذکران دقت بسیار کردی و قاضیان لشکر را که در تقوی و دین داری مشهور و معروف بودند حرمت بسیار داشتی. من از راویان اخبار و آثار بلبنی شنیده‌ام که سلطان بلبن با آن چندان شفقت و مهربانی و داد دهی و انصاف ستانی و روزه و نماز بسیار، در سیاست بغی و طغیان ملکی، قهار و جبار بوده است و در حالت قهر و سطوت پادشاهی، خدا ناترسی را کار فرمودی و آن چه صلاح ملک چندگاه خود دانستی خواه مشروع، خواه نامشروع آن را در کار آوردی و بسی خاندان و ملوک شمس (غور) را که مزاحم تخت خود می‌دانست و از کشتن ایشان آشکار بدنامی به بار می‌آورد، این چنین بزرگان را در خفیه، میان شراب و شربت و ققاع (آبجو) زسر رهایی و از شدت دوستی ملک چند روزه در خاطر او نگذاشتی که به هر وجه مسلمانان را بکشد، خواه به تیغ و خواه به زهر و خواه لت (کتک) و چوب و خواه از بلندی فرو انداختن و خواه در آب غرق کردن که جواب خون او فردای قیامت خواهند طلبید» (برنی، ۱۸۶۲م: ص ۴۷).

این ویژگیهای اخلاقی و پندآموزی و عبرت آموز از ویژگیهای سبک کاری تاریخ بیهقی است که خود در کتابش به آن توجه دارد (بیهقی، ۱۳۸۹: ص ۲۸). برنی در همه این مطالب به گونه‌ای به سلاطین بعدی پند و اندرز میدهد و در ادامه بر بی اعتباری عمر حکومت و در واقع ناپایداری و بی اعتباری این دنیا تأکید میکند. برای وی تنها مطلبی که حائز اهمیت است توجه و دقت به گذشته و عبرت آموزی است:

«و درین ایام که من تاریخ فیروز شاهی مینویسم و هفتاد سال از نقل (مرگ) سلطان بلبن گذشته است و دو نیم قرن برآمده، نه از او و نه از خانمان او و نه از فرزندان و نه از بزرگان و نه اعوان و انصار او با چندان کثرت کسی مانده، سبحان الله، و بی اهمتمی و بی‌هوشی علم تاریخ به جایی رسیده که از اهل علم و عقل و یا از خداوندان شمشیر و شجاعت کسی در نظر نمی آید که او را اخبار و آثار جهاندارى سلطان بلبن روشن بود و هرگاه باری تعالی به زبان پاک قرآن فرموده باشد فاعتبروا یا الی الابصار اعمی (یعنی) پند گیرند و اعتبار گیرند از معاملات خیر و شرگذشتگان و چون اخبار و آثار گذشتگان روشن نبود اعتبار از چه گیرند» (برنی، ۱۸۶۲م: ص ۴۸).

برنی تاریخ موفقیتها و اقدامات فرمانروایان و سلسله‌هایی را نوشته که البته در یک سرزمین بوده‌اند و ستیز و کشمکشهای بین دو یا چند سلسله در سرزمینهای دیگر را مورد توجه قرار نداده است. همانطور که برنی خود ادعا میکند او نه تنها کار منهای سراج را ادامه داده از روش نویسندگی او نیز پیروی کرده است (Mukhia, 1976: p4). اگرچه تاریخ برنی با حوادث و مسایل سیاسی سلطنت دهلی سرو کار دارد و بیش از هر چیز کار او صرفاً توصیفی است اما به دنبال علت وقوع حوادث و تحلیل آنها نیز میباشد و تلاش میکند تا درسهایی از تاریخ را نشان دهد. برای برنی تاریخ، تنها توصیف گزارش زندگی نامه افراد و حوادث مختلف نیست بلکه تاریخ در واقع نقل تمایزات کارهای نیک و بد، دادگستری و ستمگری، ارزشها و ضد ارزشها، تمایز شایسته‌ها و ناشایسته‌ها، اطاعتها و اعتراضها، فضیلت و فساد مردم که همه اینها در خود، درسهایی زیادی نهفته دارند و به ما برای شناخت دولتها و حاکمیتها کمک میکنند (Mukhia, 1976: p19).

نگاه به ایران باستان و نگرش و توجه به اسلام و مسلمانی هر دو از خصوصیات اصلی تاریخنگاران ایرانی در قرون اولیه هجری محسوب میشدند. بسیاری از این تالیفات به دستور حاکمان به رشته تحریر در می‌آمد و این نگاه حاکمیتی به تاریخ و شرح زندگی پادشاهان و امرا و کم توجهی مورخان به زندگی اجتماعی مردم که از خصوصیات بارز تاریخنگاران ایرانی بوده، در روش و بینش تالیفات مورد بررسی در پژوهش حاضر به چشم می‌خورد (صفرزایی و سرافرازی، ۱۳۹۴: ص ۲۸).

نتیجه گیری:

عوامل سیاسی قرون اولیه ایران اسلامی منجر به نهضتی در زمینه ادب و فرهنگ ایرانی گردید. در بطن این حرکت فرهنگی، تاریخنگاری فارسی ایرانی نیز شکل گرفت که با تحریر تاریخ بلعمی، این حرکت تاریخنگاری مجال بروز و ظهور یافت و پس از آن در قرون پنجم و ششم اوج تواناییهای خود را با آثاری ارزشمند و ماندگار به نمایش گذاشت. با توجه به اینکه تاریخنگاری ایرانی بر تاریخنگاری هند در سده های سیزدهم تا شانزدهم میلادی تأثیر بسیار داشته است، سبک و روش تالیفات مورخان هندی و اندیشه‌های تاریخنگاری آنان نیز از مورخین ایرانی وام گرفته بود. همانطور که گردیزی در ذکر تاریخ خود ایرانی‌گرایی و باستانگرایی و طبقات ایرانی را مدنظر داشته، منهای السراج نیز در طبقات خود، این روش را مدنظر داشت. آنگونه که بیهقی در تاریخ سلسله‌ای خود پند و اندرز و عبرت‌آموزی را پایه تالیف خویش قرار داده بود، چند قرن بعد یعنی در قرن هفتم هجری ضیاءالدین برنی نیز در هندوستان به هنگام تالیف تاریخ فیروزشاهی همان سبک و سیاق را پیش گرفته و اندیشه‌های عبرت‌آموزی وی یادآور خط مشی بیهقی میباشد. به طور قطع مهمترین دلیل تأثیر گذاری اندیشه‌های تاریخنگاری ایرانی بر تاریخنگاری هندی، همان نفوذ و گسترش زبان فارسی بود که در مبحث تاریخنگاری هند به آن اشاره شد زیرا حدود هفتصد سال زبان فارسی، زبان رسمی سرزمین هند بود و ادبیات شبه قاره را تحت تأثیر خود قرار داده بود.

تشکر و قدردانی

نویسنده بر خود لازم میدانم مراتب تشکر و قدردانی از مسئولین محترم کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر شریعتی دانشگاه فردوسی مشهد، جناب آقای دستجردی و سرکار خانم دکتر ظریف قاسمیان به جهت در اختیار دادن منابع لازم، اعلام نماید.

تعارض منافع:

نویسنده این مقاله گواهی مینماید که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی خود نویسنده است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلی موارد ذکر شده را بر عهده میگیرد.

REFERENCES

- Aftab Asghar (1364), *historiography in India and Pakistan*. Lahore: publications of the House of culture of the Islamic Republic of Iran. P 9,10,13.
- Afif, Shams Siraj (1385), *history of Firoz Shahi*, corrected by Velayat Hosain, Tehran: Asatir.p 29-30.
- Ayubizadeh, Hussain (1380). *cultural connection between Iran and the subcontinent from the beginning to the end of the Delhi Mamalik* . in the Journal of the Persian letter, No. 21.p 156.
- Bazworth, Edmund Clifford (1385), *history of the Ghaznavids*, translated by Hassan Anusha, Tehran: Amir Kabir.p296.
- Barani, Ziauddin (1862), *history of Firoz Shahi*, corrected by Syed Ahmed Khan, Bengal: isaiatica sociati Bengal.p 23,37.
- Bahrami, Ruhollah (1381), " *Iranian historiography and national identity* " in the Journal of national studies, No. 14.p 40.
- Bihaqi, Muhammad ibn Hussain (1389), *history of bihq*, corrected by Ali Akbar Fayyad, Tehran: Hirmand.p28.
- Bahar, Muhammad Taqi (1380), *stylology or history of Persian prose*, by the efforts of Abu Talib Mir Abedini, Tehran: Quds.P105.
- khosheftekhar, Hadi (1382), *review of the book of the Nazarene classes*, in Faslnameh Tarikh pajouhi, No. 15. P150.
- Ibn Khaldun, Abdul Rahman (1369), *history of Ibn Khaldun*, Volume 1, Tehran: scientific and cultural publications.p65.
- Gardizi, Abdullahi bin Zahak (1363), *history of ghardizi*, corrected by Abdullahi Habibi, Tehran: donyayeh Ketab.p 264.
- Gibb, H.A.R, (1361), " *the evolution of historiography in Islam*", historiography in Islam(collection of articles), translated by Yaqub azand, Tehran: Gostareh.p 37.

- Hamidi, Jafar (1372), *Historians*, Tehran: published by Shahid bahshti University. P: 39.p39 , 67.
- Ismailpour, m, (1375). *Persian literature in the subcontinent(India, Pakistan, Bangladesh)*.Encyclopedia of Persian literature, headed by Hassan Anusha, Volume 4, Tehran: cultural and publishing Institute of the Encyclopedia.p 639.
- Iran Mansh, Maryam (1384), *description and analysis of the EghdolOla lElmoghef Alala*, Tehran: information publications.p3.
- Jowzjani, Manhaj Siraj (1363),*Tabaghat Naseri*, corrected by Abdulhai Habibi, Volumes 1 and 2, Tehran: Donyayeh Ketab.p130.
- Kahin, K.(1388)," *historiography of the Seljuk period*", historiography in Iran(collection of articles), translated by Yaqub ajand, Tehran: Gostareh.p 88.
- Luniya,B.N. (1969), *Some historians of medieval India*, lakshemi Agarwal : Agra.p 46.
- Muhammad Abdullah, (1371), *Persian literature among Hindus*, translated by Muhammad Aslam Khan, Tehran: Bonyade Moghofat Dr. Mahmoud Afshar Yazdi.p 25.
- Mitthami, Julie Scott (1391), *Persian historiography*, translated by Mohammad dehgani, Tehran: Mahi. P 30.
- Mohammed, Jigar (2009), " *Social background of the historians of the Turkish sultanate and their writings : Hasan Nizami and Minhaj-siraj*" , in historiography in Indo- Persian literature, Edited by: Chander Shek har, Department of Persian university of Delhi : Delhi.p 84.
- Mukhia, Harbans(1976), *Historians and historiography during the reign of Akbar*, Navin Shahdare: Delhi.p 4.
- Nizami, Khliq Ahmad (1983), *History and historians of medieval India*, Munshiram Manoharlal publishers: New Delhi.p 55.
- Rastegar Fasaie.Mansour (1380), *types of Persian prose*, Tehran: Samt.p443,447.
- Rezazadeh, Shafaq(1369), *history of Iranian literature*, Tehran: Ahang.p329.
- Shukri, Abu'l-Fadl (1380), *an income on the historiography and historiography of Muslims*, Qum: Publicity Office of the Qum academic field.P.26.
- Sajadi, Sadiq and Hadi Alamzadeh, (1380), *historiography in Islam*, Tehran: Samt. P93.
- Sakawi,Shamsuddin Muhammad (1349 CE), *al-Alam baltubikh Leman Zam Al-Tahrikh*, Damascus: Qudsi.p 25.p25.
- Sakandarban Muhammad, (1392), *Marat sekandari or the history of the Gujarat Sultanate*, Mashhad: ghaf. P :A
- Shimel, Anne Marie (1373), *Islamic literature of India*, translated by Yaqub ajand, Tehran: Amir Kabir.p18.

- Saburi, Fatima (1388), "*pioneers of Iranian historiography until the fifth century AH* ".published by meshkat, No. 102.p121.
- Safa, Zabihullah (1370), *history of Iranian literature*, Volumes 1 and 3, Tehran: Ferdows. P 1292 , 1178.
- Safa, Zabihullah (1368), *history of literature in Iran*, Volume 2, Tehran: Paradise publications. P 3.
- Safa, Zabihullah (1347), *Persian prose from the beginning to the reign of the Nezam Almolck*, Tehran: Ibn Sina. P 48.
- Safarzai, Abdullah and Abbas sarafrazi (1394), *the influence of Iranian historiography on the historiographical species of the Timurids of India*, Indian subcontinent Studies Quarterly, University of Sistan Balochistan. year 7, No. 22. P 28.
- Siyamyan, Zohir .*the genealogy of iraniamism in the tradition of Islamic - Iranian historiography to the Timurid ERA*. in the Journal of Islamic history studies. year 1, No 3. P 93.
- Sarkar, Jagadish Narayan (1977), *History of history-writing in medieval India*, Sreekanta press: Calcutta.p 34.
- Yektae, Majid (1353), *the influence of Iranian culture and civilization and Islam in the land of India and Pakistan*, Tehran: Iqbal.p 83.

فهرست منابع فارسی

- آفتاب اصغر، (۱۳۶۴)، تاریخ نویسی در هند و پاکستان، لاهور: انتشارات خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران. ص ۹ و ۱۰ و ۱۳.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۹)، تاریخ ابن خلدون، جلد ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ص ۶۵.
- اسماعیل پور، م، (۱۳۷۵)، « ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)»، دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، جلد ۴، تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه. ص ۶۳۹.
- ایران‌منش، مریم (۱۳۸۴)، شرح و تحلیل عقدالعلی للموقف الاعلی، تهران: انتشارات اطلاعات. ص ۳.
- ایوبی‌زاده، حسین (۱۳۸۰)، « ارتباط فرهنگی ایران و شبه قاره از آغاز تا پایان دورهٔ ممالیک دهلی» در مجلهٔ نامه پارسی، شماره ۲۱. ص ۱۵۶.
- بازورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر. ص ۲۹۶.
- برّنی، ضیاءالدین (۱۸۶۲م)، تاریخ فیروز شاهی، به تصحیح: سید احمد خان، بنگال: ایشیاتیک سوسائیتی بنگال. ص ۳۳ و ۴۷.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۰)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، به کوشش ابوطالب میر عابدینی، تهران: انتشارات قدس. ص ۱۰۵.
- بهرامی، روح‌الله (۱۳۸۱)، «تاریخ‌نگاری ایرانی و هویت ملی» در نشریه مطالعات ملی، شماره ۱۴. ص ۴۰.
- بی‌هقی، محمدبن حسین (۱۳۸۹)، تاریخ بی‌هقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: انتشارات هیرمند. ص ۲۸.

جوزجانی، منهای سراج (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، جلد ۱ و ۲، تهران: انتشارات دنیای کتاب. ص ۲۹۲ و ۷۷ و ۱۳۰.

حمیدی، جعفر (۱۳۷۲)، تاریخ نگاران، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. ص ۳۹ و ۶۷.
خوش افتخار، هادی (۱۳۸۲)، نقد و بررسی کتاب طبقات ناصری، فصلنامه تاریخ پژوهی، شماره ۱۵. ص ۱۵۰.
رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۰)، انواع نثر فارسی، تهران: انتشارات سمت. ص ۴۴۳ و ۴۴۷.
رضازاده، شفق (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران، تهران: انتشارات آهنگ. ص ۳۲۹.
سجادی، صادق و هادی عالم زاده، (۱۳۸۰)، تاریخ نگاری در اسلام، تهران: انتشارات سمت. ص ۹۳.
سقاوی، شمس الدین محمد (۱۳۴۹ق)، الاعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ، دمشق: نشر قدسی. ص ۲۵.
سکندربن محمد، (۱۳۹۲)، مرآت سکندری یا تاریخ سلاطین گجرات، مشهد: انتشارات قاف. ص الف.
شکوری، ابوالفضل (۱۳۸۰)، درآمدی بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری مسلمانان، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم. ص ۲۶.

شیمیل، آنه ماری (۱۳۷۳)، ادبیات اسلامی هند، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات امیرکبیر. ص ۱۸.
صبوری، فاطمه (۱۳۸۸)، «پیشگامان تاریخ نگاری ایرانی تا قرن پنجم هجری» نشریه مشکوه، شماره ۱۰۲. ص ۱۲۱.

صفا، ذبیح الله (۱۳۷۰)، تاریخ ادبیات ایران، جلد ۱ و ۳، تهران: انتشارات فردوس. ص ۱۲۹۲ و ۱۱۷۸.
صفا، ذبیح الله (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، تهران: انتشارات فردوس. ص ۳.
صفا، ذبیح الله (۱۳۴۷)، نثر فارسی از آغاز تا عهد نظام الملک، تهران: انتشارات کتابفروشی ابن سینا. ص ۴۸.
صفرازی، عبدالله و عباس سرافرازی (۱۳۹۴)، تأثیر تاریخ‌نگاری ایرانی بر گونه‌های تاریخ نویسی تیموریان هند، فصلنامه مطالعات شبه قاره، دانشگاه سیستان بلوچستان، سال هفتم شماره ۲۲. ص ۲۸.
سیامیان، زهیر «تبارشناسی ایرانی گرایی در سنت تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی تا عهد تیموری» در نشریه مطالعات تاریخ/اسلام، سال اول، شماره ۳. ص ۹۳.

عفیف، شمس سراج (۱۳۸۵)، تاریخ فیروز شاه، تصحیح: ولایت حسین، تهران: انتشارات اساطیر. ص ۳۰-۲۹.
کاهن، ک. (۱۳۸۸)، «تاریخ نگاری دوره سلجوقی»، تاریخ‌نگاری در ایران (مجموعه مقالات)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات گستره. ص ۸۸.

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات دنیای کتاب. ص ۲۶۴.

گیب، ه.آر. (۱۳۶۱)، «تطور تاریخ‌نگاری در اسلام»، تاریخ‌نگاری در اسلام (مجموعه مقالات)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره. ص ۳۷.

محمد عبدالله (۱۳۷۱)، ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمه محمد اسلم خان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی. ص ۲۵.

معصومی، محسن (۱۳۸۹)، فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی دکن در دوره بهمنیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ص ۱ و ۲.

میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱)، تاریخ نگاری فارسی، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر ماهی. ص ۳۰.

یکتایی، مجید (۱۳۵۳)، نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان، تهران: انتشارات اقبال، ص ۸۳.

- Luniya, B.N. (1969), *Some historians of medieval India*, lakshemi Agarwal : Agra. p 46.
- Mohammed, Jigar (2009), " *Social background of the historians of the Turkish sultanate and their writings : Hasan Nizami and Minhaj- siraj*" , in historiography in Indo- Persian literature, Edited by: Chander Shek har, Department of Persian university of Delhi : Delhi. P 84.
- Mukhia, Harbans (1976), *Historians and historiography during the reign of Akbar*, Navin Shahdare: Delhi. P4.
- Nizami, Khliq Ahmad (1983), *History and historians of medieval India*, Munshiram Manoharlal publishers: New Delhi. P 55.
- Sarkar, Jagadish Narayan (1977), *History of history-writing in medieval India*, Sreekanta press: Calcutta. p 34.

معرفی نویسنده

تهمینه رئیس‌السادات: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

(Email: tahmineh.r@um.ac.ir)

(ORCID: [0000-0002-7622-8656](https://orcid.org/0000-0002-7622-8656))

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the author

Tahmineh Raeis-al-Sadat: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

(Email: tahmineh.r@um.ac.ir)

(ORCID: [0000-0002-7622-8656](https://orcid.org/0000-0002-7622-8656))